



CALL No. { 1251 } ACC. No. 1044

1044

**AUTHOR** \_\_\_\_\_

TITLE CSO KILGIL

[illegible]

**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.





ان راه گم کرد چنانکه سوین داماد راجه راج میگرد رسیده داماد راجه چنانکه راشا خست  
 میر باد داد سوین دندوت کرد و برابر خود بنشاند و حقیقت خود گفت که از طفیل برت کاوش  
 این به روزی یافته ام لیکن برت اکاوشی از دل و جان نگذاشته ام ازین سبب راج من  
 نام نخواهد ماند اگر از دل و جان میگردم گاهی این راج از دست من میرفت الحال از تو به  
 راج قائم میباشد سو لیکن از ناوار پرسید که هر چه بفرمائی بگویم که راج تو قائم ماند سوین گفت  
 چند رجهها گمانم دختر راجه چکن زن من است از ابتدای آن کیفیت من با او خواهی گفت  
 از آنجا که او راج من قائم خواهد ماند زنار دارا زانجا حست شده و در شهر خود آمد و به چند رجهها  
 از آنجا که او راج من قائم خواهد ماند و برونه بشوهر هم برسان ترا و اساطیرم خواهند  
 سو لیکن از ناوار پرسید رجهها گمانم راه گرفته منصل مندر اهل برت رسید چه بیند که رجهها  
 پیشیا میکنند چند رجهها که پرا کرده دندوت نموده هر دو دست بسته افتاده و رجهها  
 پرسیدند که آنجا آدمی کجا خواهدی رفت چند رجهها جواب داد که ای حمار که شوهر من بالا  
 این برت راج دیو لوک یافته است چندان او بجار دهم فرماید که از آن دهم در اینجا بروم و  
 رجهها آن از چند رجهها که گمانیدند که از طفیل آن جنگ چند رجهها گمانیدند که  
 یافته بالای برت رفت و در اینجا از شوهر خود ملاقی گردید سوین از دیدن چند رجهها  
 بسیار خرم و خوشحال گشت هر دو سر گذشت خود عهد گرفتند چند رجهها که تمام اکاوشی  
 کرده بود و چهل آن تمام شوهر خود سنگین نمود که راج قائم ماند و هر دو پیش من مشغول شدند  
 هر کس که حاتم ریان اکاوشی گوید و بشنود او را بپوشد رسیده خواهد شد

عقول غایت نموده  
 سوره

۲۷

صالح اکاوشی سیدی کاتاک پریه و حنی نام

راجه چند بشوهر رسیده که ای ناتجده در آخر راه کاتاک اکاوشی میشود نام و حاتم آن چیست  
 سیدی کوشن فرمودند روزی نارومن از برجهها پرسیده بودای سوامی اکاوشی  
 کاتاک سیدی چه نام دارد و بپوشد برت او کدام است و پوجای کدام دیوتا و به عنوان نماید





از سن غذایی شده باشد که از سبب آن چنین بدخود آمده شما را طریقی دارند به شما و خدمت رکبش  
 میروم پیغمبر میفرماید این سخن گفته راجه تنها سوار شده راه میایان گرفت در اینجا پیغمبر که سنگی رکبه  
 و انگار رکبه در اینجا پیشیا میکند در اینجا راجه پادشاه فرود آمده دست بسته استاده و زودت کرد و رکبش فرمود  
 که ای راجه ملک تو بخیریت است باعث آمدن چیست با من بگو اگر کیفیت و باجی ای خود بیان نمود و رکبش  
 گفت ای راجه در این تو خیر الی پیشیا میکند بر پادشاهت نمیشود از آن جهت شک سالی افتاده است  
 آن خدای را بجان کنش که پادشاهت عالم نیز دوبار آن بیار و راجه گفت که این از آن میشود که با کنش نایم  
 پیغمبری از راه و حرم بفرماید که از نمودن آن پادشاهت برود و باران بیار و رکبش گفت که در آخر ماه بجا و  
 پیمان نام اکادشی خواهد آمد برت آن اکادشی بن تمام مردم ملک نگراداری نماز فضل برت مذکور  
 همه عذاب از عالم برود و بارش باران شود و زراعت خواهد شد رعیت آسودگی خواهد یافت  
 راجه و حرم او تار راجه بگوید این یعنی از رکبش آن در یافته پیمان نام اکادشی راجه رعیت برت  
 انگار داشت و بریزد و اکادشی باران بسیار باریدن گرفت و در تمام روز زمین از آبی نگر وید راجه بوقت  
 رحلت ازین جهان فانی بکنج همه پادشاهی راجه هر کس مقام اکادشی بگوید و بشنود آن را  
 بچهل سید پاک پادشاه شود

### مقام اکادشی اندر آکنوا ریبری

راجه جد شتر رسید ای ناراین اکادشی کرشن سحبه ماه کنوا که می آید نام و مقام آن چگون است  
 سرکرشن جوی فرمودند که اندر نام اکادشی مذکور است مالک پادشاهی بود و راجه اندرین نام  
 راجه راج میگرد بسیار در حرم آسا بود و در پنجمین ناراین شغل داشت روزی نار و من بخانه اندرین  
 آمد بسیار تواضع و تکریم و پیرایان کرده راجه دست بسته استاده شد و زودت نمود و پسند خود پیشاند  
 بعد از آن نار من رسید که ای راجه بخانه تو خیریت است راجه مجواب پرداخت که ای رکبه از خود  
 شما دیدار گری بخیریت شتم باعث تشریف آوری بفرماید که بدلی و جان منت دارم نار من گفت که  
 راجه در حرم کوک رفته بودم راجه و حرم راج بسیار تواضع نمود و راجه پادشاه و زود عذاب و فرزند گرفت



پهل آن چکونه است میر کشن فرمود در ایام ست جگ و رشتن او و هر چند نام راجه بسیار محرم آنها بود  
 و بشن بجهت نعل او در جهان نبود بسبب پراچیت پورب خنم بر راجه هر چند تفرقه افتاد اول زن و فرزند  
 نو در آخرت بعد از آن خود را به دست چنرال فروخته در خانه چندال استقامت و زیند زهره خدمت او بها  
 می آورد و بعد از این مدت میگویند که بر راجه خانه چندال گذر کرد و هر چند که به روزانه او نشسته بود و تان  
 بهر دوست لبته بر راجه میخاست که در راجه میخاست بهر دوستی آدمی بر روانه چندال چنانکه راجه بهر چند  
 تا بر آن خود شغل بیان ساخت بعد از آن راجه بهر دوستی بر آن گشت و فرمود که ای راجه در آید ایل  
 ماه بجهاد و ن ا جان نام اکاوشی می آید آن برت را فلکها با ما از لطیف برت اکاوشی زن و فرزند  
 از تو ملاقاتی خواهند شد به باز ایح خود خواهی یافت در وقت انتقال ازین جهان فانی مع شمر خود به یکلیشه  
 خواهی رفت راجه بهر چند این سخن گفته از نظر غایب شد چون راجه بهر چند ا جان نام اکاوشی را برت نمود از  
 لطیف برت مذکور باز راجه اندوه باب بر پات شد و زن و فرزند خود را یافت مدت بسیار راجه گریه  
 از آن مع شمر او و هر به یکلیشه پراپت شد هر کس مهاشم اکاوشی ا جاپدل و جان بشنود یا  
 بگوید تکلیف و تفرقه نه بین روی به یکلیشه پراپت شود

نش

مهاشم اکاوشی سدی بجهاد و ن پیرمان نام

راجه بهر چند شطر بر سیدای پر مجبور در آزار ماه بجهاد و ن اکاوشی که در کل حجه میشود نام و مهاشم آن  
 ازین بگویند که آن روزی شنیدن آن بسیار دارم میر کشن فرمود که ای راجه نار و از بر راجه پیر  
 بود آنچه بر راجه از نار و گفته بلا تکلف بتو میگویی که در ست جگ مانده ها تا نام راجه راجه سیکر تمام ملک  
 او آبادان بود هر کس با بارام میگذازند کسی راجه گونه رنج نبود و زیارت در زمین بسیار میشد بعد  
 از مدت بسیار در ملک راجه خشکی افتاد و باران نبارید و در زمین زراعت ناپدید گردید تمام خلق اگر کسی  
 بجان آمدند و متفق شده پیش راجه و او خواهد شنید که ای راجه باران نمی بارد و خشکی در ملک یاده  
 گردیده و غیر از غله تمام عالم می میرد و انداد او خواهد شد بحیم راجه همه را سبلی داد و گفت که شمار آسمان کنید  
 لیکن من در دانت خود درین خنم عذاب نگذردم که از آن پراچیت باران نمی بارد و خنم ساق

جواب داد که تیر و اتانام اکاوشی مذکور است در آوایل جنگ و در پانک پور نام شهری بود که می حب نام  
 راجه راجا آنجا می کرد بسیار و در هم آتواوشن جنگیت بود لیکن او را نذرشت روز و چهارم و زرا و عسیت و بر جهان  
 و پور است و جمله ساکنان شهر را طاعیده گفت که سن در و است خود و درین جنم پاپ نکردم محام نیست که در آنجا  
 سن اولاد بیشتر داشت آن چیست که من نمی توانم بگویم و از آن جمله و زرا و غیره از زرا راجه برضا منتهی چون  
 زنده بود و شخص و ده جا یکدیگر گفت که من نمی توانم بگویم و از آن جمله و زرا و غیره از زرا راجه برضا منتهی چون  
 و پور که بان را و در یکدیگر گفت که من نمی توانم بگویم و از آن جمله و زرا و غیره از زرا راجه برضا منتهی چون  
 از طرف اولاد و در هم است و آن یکی است که من نمی توانم بگویم و از آن جمله و زرا و غیره از زرا راجه برضا منتهی چون  
 و بعد از آنکه می بر آورده گفت که ای و زرا راجه شما و در هم است که من نمی توانم بگویم و از آن جمله و زرا و غیره از زرا راجه برضا منتهی چون  
 و غیره و غیره با غمیده و بدیهات رفته میفر و گفتند روز و بوقت و در پور و یک و در و زنده و یک با نرفی آب بود  
 و در آن یک که کوشی سگ آب می نوشید و هم در میان رفته و سبب شنگی کو را از آب نوشیدن که سبب  
 نشده بود و در که و در خود آب نوشیده از آنجست راجه شما از اولاد و در هم است بعد از آن و زرا می را که گفتند  
 که اسه و کوشی من و پاپکار فرماید که از آن و در هم این پر اچیت راجه و در زنده و فرزند شود و یک شنگی  
 شما از کان شهر برت تیر و اتانام اکاوشی که در آفراده ساون می آید لگاد پاشته پهل برت مذکور است  
 خود شنگی نمایان از طفیل برت مذکور فرزند خواهرش را از شنیدن این سخن همه بجا نماند و با آمدند  
 و برت تیر و اتانام اکاوشی حسب الارش و در کله لگاد پاشته و در و زرا و اوشی پهل برت مذکور است  
 شنگی نمودند و زرا فی راجل شد بعد از ماه فرزند تولد کرد و بسیار و در هم آتواوشن جنگیت  
 ای راجه هر کس می نامد تیر و اتانام اکاوشی بدل و جان بشنود و بگوید بی اولاد نماند و بوقت رحلت  
 ازین جهان فانی به بکینده میرا پت شود

مقام اکاوشی اجا نام بدی ماه بجادون

راجه جادو شمر پرسید که ای پر جود و اوایل ماه بجادون اکاوشی کشتن چه می شود آنرا چه نام

نہ بیدار چا نہ نمودم را ہر بسیار خوشحال شدہ گفت کہ اسی برہمن از من چیزی بخواہد و نیم قدم در خواہ  
ما تم را ہر بل آب طلبیدہ خواست کہ شگلنب نماید و نہ ختم چکر پرستہ آمدہ اورا مانع آمد را ہر قبول نکرد  
ہر از ان شکر نکرد و روز آوند پرشت و راہ جاری شدن آب شگلنب نہ نمود و بعد از ان سن در آوند پرگوسا  
بہ گاہ انداختم یک چشم شکر کو رشید و از انجا برآمدہ ہر گ کوک رفت را ہر شگلنبین نمود و بعد از ان سن پر  
روز آوند از ساقم کہ پای در پاتال رفت و قی در مرت کوک سر بر شجرہ کوک رفت و سر ہر کوک را اندک کوک  
از تم سببت نیم قدم کہ باقی ماندہ بود و بر پشت را ہر نیم نہاد و ہمہ الوقت بل پر پاتال رفت بعد از ان سن بر او  
ہر بان گردیدم و گفت کہ الحال تو انچہ از من بخواہی خواہ ہا ندیم را ہر دست بستہ ستادہ شدہ گفت کہ اسی ناخفہ  
ہو تا چہ راہ در خانہ من باشی چونکہ نام من بھکت بچھل ست اند قبول کردم ہر گاہ کا سکا اکاوشی از آخراہ ساقم  
کے آیدہ آنرا دیوسی میگنید من سر و پ خود را پر پاتال میفرسبم کہ در آنجا چارہ لغایت اکاوشی دیو شھان  
از خواہ کا تک میشو و میباشم بعد از چہ راہ از انجا برخاستہ و چھل ہر منی ایم اسی را ہر این قسم دیومی خسیا و این نوع  
دیو میشو کہ من بالو گفتہ ہر کس مها تم برت اکاوشی کا سکا نام بکنند و بگویند و بشنوند آنرا چھل اسمی جگ میشو

بھل

مها تم کاوشی اول بدی ماہ ساون

ا ہر جد شتر از کرشن پرسید کہ اسی از تیر جامی اکاوشی کہ در کرشن چھل ماہ ساون میشو و مها تم ان  
پسیت و نام ان کہ نام تفصیل برتہ او من بگویند کہ کرشن فرمود کہ اسی را ہر و پرشین اوقات آنمی  
رہ از ہر چھا پرسیدہ بود و انچہ ہر چھا بہ نار و گنتہ بود تو بیان میکنم نار و شمن پرسید کہ اسی ہر چھا احتفاتی  
اکاوشی بدی ماہ ساون بگویند ہر چھا گفت کہ اسی نار و کا دانا نام اکاوشی مذکور ست ہر کس کہ تیر تھہ  
م روی زمین نماید و برابر شمر طلا دان نماید و تمام روز زمین را بر زناں داران بہ ہر بار ہر برت  
امرا اکاوشی کہ باعث قنادرست نماید غنیمت اند کہ دی را ہر ہر کس کہ مها تم اکاوشی بگویند و  
بشنود و از را چھل اسمی جگ پراپت شود

۱۸

مها تم اکاوشی تیر وانا نام سدی ماہ ساون

ا ہر جد شتر پرسید کہ اسی ناخفہ جگدیس مها تم اکاوشی سدی ساون من باید گفت بھکوان



از آنجا که هر شب گرسنگی از نامی رود بیاس فرمودند ای مجسم حسین هرگاه که نگاه بدان  
 همه برت نتوانی در ماه چیده که آنرا اسکل چیده میگنند تر جلا اکاوشی می شود آفرود برت ز جمل  
 اظهار می و تمام شب جاگن کنی و تمام سال بسبت و چهار اکاوشی که بشود و آنچه و حرم برت بپایند  
 اران روز و توارانی خواهد شد ازین جهت مکرر تو میگویی که در آن روز با بفرود برت تر جلا اکاوشی  
 که می شود و نگا بدار و سرگز از دست نخواهی داد و برت ترا با بدوان بچهارا رو آب بکن که نه بهر جهان  
 نجات یابی هر کسی که برت اکاوشی مسطور بکنند و مقام آن بگوید و بشنود آنرا بحصل میاید

پیرایت شود و مدد

۱۵

### مقام اکاوشی بدی ماه اساطر چو گنی نام

را چه چو شش پسر اکاوشی که در اوایل اساطره میشود و مقام آن چگونه است و دانش چیست  
 سری کرشن چو گفت که ای راجه و حرم او تا به جو گنی نام اکاوشی است که در کرشن مجسم  
 اساطره میشود و در سرگ لوک کو پیر بختداری پرستش و ما دیو سیکر و دم بجکت مالی بر و بخت  
 پرستش و ما دیو گل می آورد و دوزی مالی مذکور گل ازمان سرور آورده و در خانه خود رسید زن او را  
 عایت حسن جمال بی نظیر بود و از دیدن زن شهوت بر او غالب آمد و در خانه خود با زن بعیش پرداخت  
 و راجه کو پیر برای پرستش و ما دیو انتظار بسیار نمی کشید چون وقت پرستش گذشت بعد از آن که کو پیر  
 از خدمتگذاران فرمود که امروز مالی گل نیاورد و باعث آن چلیست خدمتگذاران گفتند ای مالیان  
 مالی مذکور در خانه خود بفرغت با زن در عیش و عشرت است آن راجه گفت که او را حاضر کنند  
 خدمتگذاران از فرموده راجه کو پیر او را پیش راجه حاضر کردند راجه بسیار غصه شده گفت ای مالی  
 آن گلهما بخت پو جای و ما دیو طلبیده بودم و تو نافرمانی کردی و اما تو بهر پسریدم که در تمام  
 بان تو نیز ده جای برص خواهد شد و از صحبت زن که برای او در خانه نشسته بودی جدا شده  
 و مرگ تو که رفتی از تنهای این عمل گرفتار خواهی گردید و از داون سراب جان تو  
 مالی مذکور سنج گشت و سرگردان و در هرت ملک آمده بسیار و پریشان شد و هرت

پاتک از تن او دور شود تو چه نموده بیان فرماید رکش شیشه گفت یک برت تو میگویم اگر بر سر سیم  
برت پاپ و پاتک داشته باشد از طفیل آن برت دور شوند در آفریاه بسیار کهنه مونی نام اکاوشی  
برت سوزنده گنایان بزرگ است از اصدق دل برت کن پس راجه خوشحال شد و برت اکاوشی  
نگاه داشت چون و او اوشی شد از سرگ لوک یوان طار آمد و قام بدن او دیوت سر و پرت  
سکه و چکر بگردیدم در دست بختی مالا در گاو افتاد بر یوان شده پیکه لوک پرات  
ای راجه از طفیل برت مونی نام اکاوشی موچه یافت هر سیکه ماتم این اکاوشی بگوید و بشود  
درم سکلپ نیز اگر گویا و پرات خواهد شد ++

مهاجم اکاوشی حقیقه بدی نام

راجه چند شهر پرسیدای پر مجبور در اوایل ماه چلیقه که آنرا کشتن چچه میگویند اکاوشی اتر نام  
میشود و پهل و مهاجم آن بن بگویند سر کشتن گفت که ای راجه از نمودن برت اکاوشی مذکور  
پهل تمام تیره و جگ و چپ و تپ و پنجم ازین همه پهل زیاده باد پرات شود و اگر بر همه پهل  
باشد یا بر کوه سمیر پاپ کرده باشد از برت اتر اکاوشی همه دور می شود وقت انتقال از  
جهان خانی بکلیه پرات گرد و بر که مهاجم باشند و بگوید توان علم یار و ثوابت خلب نیز اگر گویا پرات

مهاجم اکاوشی حقیقه سدی نیز خیل نام

بهم سین از بیاس پرسید که ای پریم گویا راجه چند شهر و ارجین و سمدیور و کل و کشتی و  
در ویدی همه ما از من همین میگویند و برادر من هستند که برز اکاوشی طعام خورد و مرا هر  
روز بغیر از خوردن و دفعه طعام آرام نمی باشد و اشتها بسیار غلبه می کند چون که برز  
اکاوشی اگر سنده باشم پاس گفت ای هم سین اگر از عذاب و دوزخ ربانی بخواهی  
و سرگ لوک پرات شدن از دوزخ برت اکاوشی را از دست مده بهم سین باد  
جواب گفت که ای پریم گویا چیزی جگ و سمن و چین سوای برت اگر باشد بمن بگو  
که از طفیل آن از عذاب و دوزخ خلاص شده بر بکلیه پرات شوم لیکن برت اکاوشی ممکن

باز در هم غصه کردن و در آرد هم نزد عورت رفتن سینه در هم بسیار سخن گفتن و نیز نزد او و ششی از  
 او آرد و نیز بر سینه و آید و از او دل در آرد و روین خوردن و دم باش خوردن و سوم عدس  
 چهارم شمشیر و پنجم سیاه ششم خلان گفتن هفتم نزد عورت رفتن هشتم جایی نایاک  
 نهم و غا و دهم چسب و از او دل و غیره ملاقات کردن یازدهم غصه کردن و نیز دیگر جماع نمودن و دوازدهم  
 او در بر خود دیدن یعنی برین وجه برت اکاوشی بر چینی نماید و قیل ازین که پیشتر آن کرده آمده اند  
 بر کس مقام اکاوشی بگوید یا بشنود او را و هم بر آزار گوید بر است خواهد شد.

۱۷

مقام اکاوشی موهنی شکل کچھه سیاه کچه

راجه می شمشیر بر سیدی از این از آن راه بسیار کچه اکاوشی که میشود نام آن چیست و نام آن چگونه است  
 سیر کشیدن فرمودند که ای راه موهنی نام دارد و سیری را چنبد از شبست من ر کھیشم رسید  
 بودند که ای ر کھه از جانی سیتا بسیار قصه بگویند که اندیشه میدارم چنین او پکاری نمایند و بخور  
 بنام نمایند که از آن پر اچھیت مخلص ایام شبست من گفت که پر چھو نام شما زنده و دور کنند  
 گمانان ست هرگاه که شما از جویان نانی اندیشه می نمایند و ای بر حال دیگران شما چه ر کھه است و جامی هستند  
 لیکن بر کار ر کھه عایمان بشما میگم بر کاره و ریای سرستی بھدر املی نام شهری بود و در آنجا  
 و لیسپ من را جبریل میکوبید و هر آنجا بود و چسب بر داشت چنانچه تمام دولت پدر خود و در قمار بازی  
 و طوایف داشتن و هر که در هر چند که پادشاه و مادر او را امان آندند هیچ سودناشت را به علاج شده  
 و از خانه پدر ساخت بعد از آن و زوی کردن گرفت روزی پاسبانان او را گرفته و به خبر رسانیدند  
 را به او را از ملک خود بدر کردند و در ملک بیگانه رفته و در جنگ عقب جانوران نزدیک آسم کوبیدن  
 من ر کھیشم رفت و در آنوقت ر کھیشم مسطور از نشان گنگا جی و آسم خود رسیده و رانجا جوی  
 خود از دست مالیدن گرفت یک قطره آب از ده جوی ر کھیشم مسطور بر تن او افتاد و جانوقت تمام پاکت  
 او از تن بر رفت و خوب بد از طبیعت او بدر رفت هر دو دست خود را بسته پیش ر کھیشم استاد  
 گفت که ای مهربان کسی که پاسبان کرده باشد و در خانه او دولت نباشد چگونه بدون فرج نمویان

یا بگو بچیل امید جگ باور پت خواهد شد

مهاتم اکاوشی بدی ماه بیساکه سرود هانام

علا

راجه چدر شتر از جگوان پرسید که در اوایل ماه بیساکه اکاوشی میشود و مهاتم و نام آن میخواند  
 که بنوم سیر کیش فرمودند که ای شوریده دشمنان بروهنی نام این اکاوشی است راجه مانده  
 و راجه مند ناراین راجه کلان بودند و از مشرق تا مغرب راج میگردند از طفیل این اکاوشی  
 بچوچه پاپت شنیدند هرگاه که بریضا سستی را پیدا کرده سر سه لک راجن و نقل و شتور باد و داد  
 بعد از آن از دیدن او بچوچه شد خواست که نجاته خود را بکارند چون این خبر به راجا و راجه رسید  
 مها و راجه در دل خود گفت که هرگاه که سنا از ننگه این سه لک اینکار از دست خود نجاته تمام نام بچوچه شد  
 شد بهتر است که این را بایکشت مها و راجه آورده سر بر مارا جدا کرد و بچوچه جدا شدن بریضا مها  
 راجه هم بدینا که دید سر بر مها بر گردن مها و راجه چسبید بر چنبد که مها و راجه تیر تیر و جگن هم تو  
 و بچوچه و بچوچه نمود و بر هم پیا رفت و سر از گردن مها و راجه جدا شد مها و راجه بر دهنی نام اکاوشی  
 راجه برت نمود از طفیل برت اکاوشی از آن بریضا هدیه خلاص شد و بقی که بهدیه از مها و راجه  
 سر بریضا از گردن مها و راجه جدا افتاد ای چدر شتر در دنیا دان فیلی کلان است و از داون فیلی  
 بچوچه داون و از بچوچه داون داون سو برن یعنی طلا افضلتر است و از سو برن داون داون غلبه بسیار  
 است مثل داون غلبه چیز دیگر تصور نیست از آن هم بزرگتر برت بر دهنی اکاوشی است هر که برت  
 سنا و راجه بدق دل بکنند از داون برین جهان دور انجمن همه میا است لهذا ای راجه تو میگویم که  
 برت مسطور نگاهداری بدین نوع که بر دهنی و از چیز نباید کردی و از آن روئین نباید خورد و دوم دار  
 ماش سوم دال عدد چهارم دال پنج و ششم کوز و ششم ترکاری هفتم غسل ششم نجاته دیگری خوردن  
 ششم و دوم تیر خوردن و هم تر و عورت رفتن ازین و از چیز اخر از نماید و بر دهنی اکاوشی از سینه  
 چیز اول قمار بازی دوم خنده و نهرل سوم شنیدن چهارم بجا رفتن پنجم مسواک کردن  
 ششم دروغ گفتن هفتم دروغ شنیدن هشتم غازی نهم دروغی دهم جان کشتن و



الی نام گندهرپ بود و زن او اچچیر الی نام داشت خیل صاحب حال چون الپ درخت  
 شفتگی یکساعت از خود جدا نمیکرد و هرگاه راهی او را طلب میکرد و مع الپ پیش راهی آمده سر و  
 گردن میگرفت آن روز و بحسب ضرورت الپ را با سنجی نه گذاشته آمده سر و گردن گرفت چون  
 او آشفته بود سر و دست نشده که سر و کمک و لیا ان پوندر یک بود و از عقل دریافت که این  
 بر روزیم راه زن خود پیش راهی سر و دیگر و الحال که تنها آمده دل این در زن رفته است سر و  
 خطا میکند پوندر یک راهی در نشسته شده سراب داد که ای پالشت پیش من سر و میکنی  
 و دل تو بجای دیگر است از سراب راهی گندهرپ مذکور را پس شده از ناگه لوک دور  
 شده و در هرت لوک بر و از همون سراب راهی پوندر یک چنانچه سوراخ بینی او مثل چاه و تپن  
 زرگ و هر یک دست و پایی او نیم چون گردیده و تمام قد او مشیت چون شد از بدین صورت  
 او تمام باشندگان انجا ترسان و هر اسان شدند و از آدمی و فیصل و اسب و شتر هر جاندار را  
 نمی یافت او را کشته قوت خود میکرد و روزی نزدیک بند را چیل پریت که بالاسی آن سرنی  
 به کعبه تشیامیک و میر الپ بالاسی پریت پیش رکعه دست بسته ایستاده و نثار کرد و کعبه  
 پسید که تو کیستی و از کجای می آئی و چه مطلب داری که هوسر ما آمده الپ گفت که دختر گندهرپ  
 هستم شو به من الپ نام دارد و از سراب راهی پوندر یک را چپس شده و هر دو میکرد  
 الحال از یاد می شمت بجهان من مرار تر شمر شمار سائیده رحم و میده چنان اچکار گفت که شو به من  
 از را چپس چون خلصی یافته گندهرپ لوک پریت شود سرنگی رکعه و در آن شده گفت که  
 برت کا اندا نام اکاوشی که در شکل کعبه ماه چیت میشود و بکل آن بشو به خود به بار  
 آن از چون را چپس خلاص خواهد گردید الپ ازین نام خرم و خوشحال گشته برت انجا بداشت و  
 و هر دو آن بشو به خود شکلی نمود و همون روز ازین چون را چپس خلاص گشته بر و بر بوان سوار شده  
 به ناگه لوک رفتند ای راهی هر کس که برت اکاوشی خواهد کرد و ازین بلیات جهان فانی خلصی و آن  
 یافته به وقت مرگ به پشون لوک خواهد رسید و نام او تا روز قیامت خواهد ماند هر که انجا باشند

بار بار غصه شده گفت که ای پادشاه دوازده هزار سال پیشای ماضی نمودی الحال سر اسب تو  
 میدهم که در پیشان چون رفته اوتار بیکه که تو پیشای ما را غنای کردی باز آنچه عذر کردی که سر اسب من دادی  
 تو چه فرمودی که بیکه که باز کی از پیشان چون خلاصی یافته به اندر لوک خوانم بیدر که پیشتر فرمود که او را  
 ماهیت برت پاسبان چون نام اکاوشی میشد و برت آن بکن از پیشان چون خلاصی خواهی یافت  
 در اندر لوک رسیدی این گفته رکھیشتر مذکور از انجا بر فاسته پیش چین رکھیشتر بد خود  
 شتافت چمن رکھیشتر از بدین آه گفت که ای پسر خام خیالی نمودی که دوازده هزار سال پیشای  
 در عرض نفسانی بر باد دادی رکھیشتر گفت که ای پدر بقوت آن بر تو که فرمانی منرا دارم لیکن الحال  
 چیزی ای پادشاه بچنین نمایند که تا از نمودن پیرا چیست بر طرف گردد و تمام پیشای ماضی نگردد چمن رکھیشتر  
 گفت که ای فرزند در او اکل ماه جیت اکاوشی پاسبان چون نام میشود و برت آن نگاه دار تا  
 از فضل طفیل آن برت از پیرا چیست آن خلاصی خواهی یافت ای چه شتر از نمودن  
 برت مذکور آنچه از پیشان چون غلصی یافته باز بصورت اصلی گردیده بر بدان سوار شده  
 به سرگ لوک رفت و از بدین برت پیرا چیست سنگی اولی رکھه بدر رفت و تمام پیشای  
 ای پادشاه باز هر کس که بخواست این اکاوشی بشنود یا بگوید به پیشین لوک دهم آتما پراپت خواهد  
 شد و ثواب دادن بیکه که گوید یا میتواند شد

و در آتم اکاوشی شکل تجسیمیت که کاند انام دارد

اجه پادشاه پاسبان که ای پیر بجهو مہاتم پاسبان چون اکاوشی شنیدم الحال صربانی نموده  
 اکاوشی شکل تجسیمیت بیان نمایند سم بکشن چنیز فرمود که ای راجه دهم اوتا  
 قبل ازین راجه و پیش از شست رکھیشتر رسید چنانچه رکھیشتر مذکور آنچه از راجه  
 مذکور میگفتن تو بگویم پوند یک نام نار و راجه در ناگ لوک راج میگرد تمام آن کو  
 از جواب و طلا آرمه است در اینجا کند و رکھیشتر میبند روزی راجه پوند یک  
 جشن کرد گستران کند هر پ از حکم راجه آمد سر و دلفتن و رقص گردن آغاز نمودند میان آنها

هرگاه راجه از خواب بیدار شد و کشته افتاد لشکر دید ازین که کشته اینها بتفریحی آمد  
متعجب شد بهازیان از غیب آواز آمد ای راجه در جنم سابق که بکجا بودی و جانور از این کشتی این  
مهر جانور از فراجم شده برای کشتن تو آمده بودند دران جنم که تو برت اکاوشی کرده بودی از این  
سبب نشتان تو کشته شدند بخاطر جمع راج خود بکن و پیچیده و سواس بخاطر بسیار هرگاه ازین جهان  
بعالم بقا انتقال خواهی نمود و بیکیچیه سرپست خواهی شد ای راجه هر کس که مهاجم اکاوشی الوالا  
بگوید و یا پشتو دو برت نکا باد از تو اباسمیر جگیا و خواهد شد

۹

مهاجم اکاوشی بدی ماه چیت که یاپ موچن نام دارد

راجه جد ششم رسید که نام مهاجم اکاوشی بدی ماه چیت بخوام که ششم سهر بگوشن فرمودند که  
راجه ماند هاتا از لوسس رکھیشتم رسید و در آنجی رکھیشتم راجه بسطور گفته بود و تو میگویم روز  
دربن کو میر از اندر لوک آده چن میگرد و لولیان آجھیرا حد اجازت میگرد و در جهان بن سنکچا  
رکھیشتم زده از ده هزار سال پیشیا میگرد و اندر در خاطر آور و و اندیشید که این کچه از و پیشیا خود  
اندر لوک خواب گرفت و نکا آجھیرا از و خود طلبیده گفت رکھیشتم که پیشیا سیکند زفته اید پیشیا بھک  
بلکن ای راجه آجھیرا نا کو بر محبوب فرموده اندر بفاصله یک کروه از رکھیشتم ان ایستاده بین نوشت  
و با و از خوش سر و گردن گرفت و رقص نمودن آغاز نهاد اما نزد یک نیرفت شاید که رکھیشتم بر غصه  
شده سراب بدیدر چند از و در با و از خوش سر و گردن و بین نوشت رکھیشتم سر خود از راقبه بر نیار و  
جد از ان آهسته پیش رکھیشتم ان روان شدند و از نزدیک سر و گردن و انواع رقص نمودن گرفت  
مهم رکھیشتم ان چشم داند نمود و آجھیرا از دیدن رکھیشتم بسیار خنجر و گشت و تاب نتوانست بی اختیار  
نود و در گریان انداخته بچند رکھیشتم از و میان سر بر او و چشم و نمود و از دیدن حسن و جمال آجھیرا  
خود گشت و او از و چشم خود ندان داشت همین پافصد و پنجاه سال و سه ماه و سه روز و یکجا ماندند رکھیشتم  
ین قدرت را تا یک دو سهر تصور کرد و بعد از ان آجھیرا دیگر و تبه اجازت خواست رکھیشتم گفت تا نمودن  
نچیا دیگر مبر کن آجھیرا گفت من میدانم که شما هیا تا چند هزار سال می شود رکھیشتم از رفتن

مثل او کسی و هم تمام بنود همیشه برت اکاوشی سیکر و در آرمه بیجان که برت اکاوشی بشود  
 چون برت مذکور نزدیک رسید راجه و تمام شهر منادی داد که فردا روز اکاوشی خواهد بود  
 همه مرد و زن برت اکاوشی کنند چون روز اکاوشی شد همه بارت نگاه داشتند بوقت دوپهر  
 راجه و تمام باشندگان شهر بر رویارفته اشکان کردند برکناره دریا طحله و واره بود و بعد انفرار  
 اشکان در دیوار رفت در اینجا یک سبوحه طلا تیار کرده و از آب پر نموده نگاه داشتند و بعد  
 یک چتر نوای بر شاخه که از طلا نگاه داشتند بچیل آتوله بر سر سبوحه داشتند و بر مینا از طلا بید که کتفا  
 شروع نمودند همه کس گزاف چپ در است نشسته بودند بوقت شب جاگرن نمودند در آنوقت یک  
 سبیل که نام آن در هندوی بدعکس گویند روز اکاوشی مذکور جانور انرا از صبح تا شام  
 گرفته بوقت شب در اینجا آند دید که در اینجا هجوم بسیار است در خاطر او رسید که در اینجا  
 تماشا چه کنیم که این فرمان چه خواهند کرد چون سبیل از صبح تا شام هیچ نخورده بود و آب  
 نوشیده بود بدو پیر نشسته و قشاش دیدن گرفت تمام شب نشسته ماند و کتفا شنیده  
 چون روز و او شمی شد همه کس اشکان کردند و بجان خود و بارفتند سبیل نیز از اینجا به غاسه  
 بجان خود آمد چیزی نخورد و هر باراج برادران شدند و آنکه تمام شب و روز گرسنه و تشنه  
 ماند بود و آنرا برت قرار دادند و تمام شب که کتفا شنیده بود و آنرا جاگرن اعتبار فرمود و چیل  
 آتولا اکاوشی با و ازانی فرمودند چون سبیل مذکور از اینجا حلت کرد و خیم دیگر  
 سبیل نام شهری بود در اینجا راجه شد و میر حقه تمام یافت و لکجه و سبیل راجه با و حاصل کرد  
 و بسیار در هم آنگشت روزی از شهر خود صحبت شکار پیران آمد چون از لشکر خود علیحد  
 گردید در بیابان راه گم کرده در اینجا دشت تر بود و زیر سایه آغاجت از اسب فرو آمده در  
 خواب شد بدین اثنا افعال بشتیا کرد و او رسید و تیر و فلنگ و شمشیر و چوهر از هر طرف انداختند  
 از سبیل و هم اکاوشی یک سلاح بردار کارگرش در زمین عورتی از دهن راجه برآمد که بسلاح  
 مسلح بود از دهن عورت مذکور آتش تندر با سیکر ویدان کاهلش کرد که گداو بودند سوخته شدند

از سنان و منق از پرچم پیر سید که مهاجم اکاوشی او را یکی ماه چچاکن از ما بفرماید که میل شنیدند  
 آن دو ارم پیر چچاکنسته ای فرزند در تریا و قنیکه را اما او تار شد را به دست سر را چچندر و چچندر  
 سیتا را انبواس و او را از میان جنگل را او را سیتا را اگر قنیکه بلنگا بر دستری را چچندر و منق  
 را سیتا را چچندر سیتا را او را نمود و چون به یونان از انکا خبر آورد و سیری را چچندر و به سیری و چو منی  
 دل و نجوبت فتح انکا و آوردن سیتا را و نه شده و قنیکه بر کناره دریای سمندر رسید و بر  
 عبور و تنگ شدند گفتند که از دریا بگذریم از چچندر پیر سید که الخال مصطیحت حدیث و میر  
 باید که از چچندر گفت که ای ناتمه بر شما پوشیده نیست از اینجا و کرده مکان که از چچندر است که از  
 به چچندر و اندر روی او پدید آمده از او انکاشات این مقدمه خواهد شد سیری را چچندر و  
 را چچندر آمد و و توت نمود و گفتند که ای ما و رگه انتزاعی به چچندر فتح انکا میر و میر و به  
 دریا عبور شود که به انکار سید سیتا را بسیار کم رگه گفت که ای ناتمه چچندر ان اگر از  
 می پیری در او ایل ماه چچاکن که چچیا نام اکاوشی می شود و برت آن نگاهداری که بسیار برت  
 انکو را زوریا هم عبور خواهد شد و انکارا فتح کرده در اون ویت را خواهی گشت و سیتا  
 را خواهی آورد و بعد از آن سیری را چچندر را چچندر و توت و توت و توت کرده در لشکر خود آمده برت  
 اکاوشی انکو را نگاهداشتند و از ناتمه برت انکو را زوریا می شود عبور نموده و انکارا فتح کرده در اون  
 را کشته سیتا را آوردند همه کس که برت چچیا نام اکاوشی نگاهدار و او را ثواب جنگ نام  
 حاصل شود و هر که مهاجم آن بگوید و هر کس با اعتقاد تمام بشنود و هر و در جهان که تا چچندر

مهاجم اکاوشی شکل چچیا ماه چچاکن

به وجه چچندر از سیری که شن پیر سید که ای ناتمه در آتر ماه چچاکن که اکاوشی می شود نام  
 چیت و وفادار برت آن کلام میر که شن گفتند که ای را به مهاجمی همین سخن را را به ماند هاتا  
 از شست من پیر سید بود چچیا چچست من از ماند هاتا گفته در ست جگ بلارم و توت  
 نام شهری بود چچندر نام را به در انکارا میگرد و قوت ده هزار فیل داشت بسیار هم توانا



لش که می را چه چشمت کس تلامذ این اکاوشی ست قبل ازین زمانه واری بود و چپ و تپ  
 تحول شنبه و زیمانه نام نارین دوام و روزیان داشت لیکن غله گاهی از دست خود یکی نداده  
 بود و بر همین چپ و تپ عمرش با خرسید روزی من بصورت زنار دار شده بر روزها و آینه سحر  
 ارم که با چیری و چندان بد و بر همین غصه شده کیمشت خاک در آوندی که در دست داشتند خشت  
 زن که از اینجا غایب شد و زنار و ارقیت که ازین جهان رحلت کرد و از طفیل چپ و تپ  
 و سرگ لکوک سید و آن کیمشت خاک مندر برای بودن و خوابیدن در سرگ لکوک یافت  
 و در تمام عمر غله یکدانه از دست خود نداده بود و از طرف خوردن و نوشیدن تقدیریه کردن  
 آن صورت پیش ما آید و این داده گفت که ای بچه گوان از گرنگی میسریم ما با و جواب دادیم  
 تو در صحت لکوک سوای کیمشت خاک دیگر کسی نداده بنا بر آن از غله خود ممتی الحمال آنچه بنویس  
 بر آن عمل کن و در خانه شسته و در دانه بند کن و در خانه بکشد و بداند تو خواهد آمد سرگز و در دانه

و آنکه کسی و قیدیه بسیار است و سماجیت دارند آن زمان بگویی که هر که در هم اکاوشی کشت  
 که را اوایل ماهه میشود شکلی که دره بن بیدند از زمان دروازه را و آنایم او شان و هم یک پرت  
 اکاوشی تو شکلی خواهند کرد و همه چیز از طفیل پرت اکاوشی مسطور بتو پرت خواهند کرد و دید  
 از شنیدن این سخن بر همین باز نجاته خواهد در دانه بند کرده اندرون نیستند لیکن بدین  
 او آمدند و دیدند که در دانه بندست و لیکن آن گفتند که در دانه و آن بر همین بنیاد پرت  
 که اگر در هم یک اکاوشی کشت تکه در اوایل ماهه شکلی میشود و برین شکلی بنایند و در ایشا نامی آنجمله  
 قبول کرده و در هم اکاوشی بر همین شکلی کردند از طفیل و هم اکاوشی بر همین انواع انواع  
 پارچه و غله و زیور در خانه او میا گشت و آسودگی یافت هر کس مقام کشت اکاوشی  
 با عتقا و تمام بن و یا بگوید و بر و جهان او را آفرانید

آن چه بود مسری کرشن فرمود که ای محرم اوتار چون ترانش در همین فکر مینانند که راه سوکیت بی آن  
 کسی بچو سیت که عقب راجه نیز کابج خواهد کرد میان چگونگی تریب خواهم شناسان فکر از نشان خون می با  
 بنابر آن تمام آب که راجه پیران میداد خون میشد چنانچه در بیدم قوم است که هر که لاول یعنی بی او  
 سیر و نیز رگانش محروم میشوند و زمانیکه فرزند امیل پیدا شود پیران او خوشحال میشوند لهذا را  
 ازین که فرزند داشت و لگه پیمان لغت بر زبانت خود میبود و چند آنکه جگ و دهرم و جپ و تپ  
 برای حصول فرزند راجه و رانی میکردند و چون فایده نداشت در همین فکر تمام عمر راجه و رانی میگذاشت  
 و پیری رسید چون ازین فکر راجه و رانی عاجز آمدند و در خاطر آوردند که اگر چه در اسکیشم در زنگ  
 افتاد دوست ازین کار باز داشت روزی راجه بر اسب سوار شده بخیل رفت چه بنید که مان  
 تالاب است و گرد تالاب رکھیشم ان نشسته تپشیا سیکند راجه پیش آنها رفیق و دوست کرد و کھیش  
 هم بران شده پرسیدند که ای راجه چه طلب داری که در اینجا آندی بگویم بران گشته ایم راجه پرس  
 هر چه رکھیشم ان شما از کجا آمده اید و بر آنکه ام مقصد تپشیا مینماید رکھیشم ان گفتند که چو  
 ماه ما که نزدیک رسیده برای ایشان ماه مذکور از شقیو لوک برین تالاب رسیده ایم چه و آنان  
 است هر کس که آن را برت نماید بخانه او فرزند ایل نصیب ایل و دهرم و نیک پیدا شود و هر که بگریه  
 ازین جهان فانی انتقال میکند به یکیشم لوک بر ایت میشود و اجد این سخن شنیده بسیار خوشحال  
 شد چه که تمام مطلب او همین بود که بهاراج مقصد او حاصل کرد این حقیقت از رکھیشم ان شنیده  
 آمده برت اکادشی کرد و بر دزد و دوشی باین برت نمود چون از برت اکادشی رانی را ملک لک  
 نده ماه فرزند تولد شده صاحب جمال و دهرم آتاشل راجه گردید و راجه رحلت ازین جهان  
 به یکیشم بر ایت شد و پیران راجه بمقصد رسیده خوشدل شد راجه جلد تر شند و خوش فرم  
 سیر کرشن چه گفت هر کس مهاکم تیر و آنان نام اکادشی از دل و جان بگوید بشنود بیل راجه جوگی یاد او

مهاکم اکادشی کرشن بچینه ما که

راجه جلد تر شد پسید که در اوایل ماه ما که اکادشی میشود نام آن محبت مهاکم آن گاه است سیر کرشن



ان از افراط خواب و در ششم نپایند فرود از اکاوشی سر با وقت دو پسر روز بر آمده و دیگر دیدار  
 بیت گرسنگی و وقت کشتن جانوران نداشتن لاجا رزیر و رخت رفته چهل چند آورده نیز وقت پیلان و ریخ نگاشت  
 بل بای ریخ نخور که روز افزون شد تمام شب همان قسم ماند چون روز و او شمی شد که شن جیو میگویند  
 ی بر او مهربان شد م بهل های که در ریخ و رخت پیلان نگاشتند بود از او پرسید که تمام روز که خبری  
 از روبرت تصور کردم تمام شب که از سر بیدار ماند چنان که قرار داد بهل برت سوچه لایکا  
 و خبشیدم هرگاه بهل بایم پانته شد که ایسی بایم نزل و پوشاک و سلاح در آنجا حاضر شد پس راجه  
 بهر ماند که اسب از کجا آمد و شیفین از پسر لیتت آواز غیب شنید که ای پسر راجه دیر از سوچه لایکا  
 دور ان روز تو گرسنه ماندی لهذا بهل اکاوشی بتوار زانی داشتم این اسب از طفیل برت اکاوشی  
 سکه تواند و برین اسب سوار شده نزد پدر خود رفته راج ملک پدر خود بکن که از برت اکاوشی  
 راج خواهی یافت و وقت رحلت ازین جهان فانی بیکیتم خواهی رسید پس راجه این سخن  
 شنیده بر اسب سوار شده پیش پدر رفته سلام کرد پدر چون دید که بدر در اسب و بر تبار  
 زتن از پدر رفته و گویان و دیده در و آمده تمام راج با و داد و خود بخت شیا برت  
 پس از ان کتختانی پسر راجه شده چهار فرزند از او پیدا شده و شانزده هزار سال راج  
 دوه به بیکیتم و هام رفت هر کس مهاکم سوچه لایکا اکاوشی بگوید و بشنود بهل امید یک  
 با و بر ایت شود

مهاکم اکاوشی سدی پوس

پسر راجه جیو شتر از سمری که شن جیو پسر کای بیکوان در آخوایه پوس اکاوشی  
 شود نام بهل آن بن هفصل بیان فرماید سمری که شن گفت که اسی دهم اوتار در  
 در اولی نام شری سو کیت نام راجه راج یک و جنگا نام رانی تی بتا بود از شست  
 باه آهسته لیکن فرزند داشت بنابر آن متفکر میان دقتی در ایام کنگالت بزرگان خود را آب میداد  
 و برین میگرد تمام آب خون شد سبز گانش از سید راجه جیو شتر پسر کای بیکوان آن حیوان که خون میشد

گفته اند که از شما التماس کنم که با عشتار که نام است رکبید و ششصد نفر را که در میان مرا تیره کرده معلوم کردم و بیایم و بگویم و من استری را به برت و منی گردیده بود از راه برت و ان خواست را برت و ان ندانند از ان عذاب در تزلزل افتاده است و چه اندر که پیشتر پدید که از نوم و جگ و ان آفرایند که از کون آن بیکیتم و لوک از ترک خلاص گردیده برود و رکبید ششصد گفت ای راهبر و آن آنگه من و چه و آن تمام اکاوشی میشود و برت او از تمام قبایل و رعیت خود بکنانی و دهرم آفر پیرش شکلی کرده بدی که سبب دهرم آن پدر تو به بیکیتم پات خواهد شد و راهبر حسب فرمود برت اکاوشی بجای آورده بر روز و او دوشی و دهرم آن بنام پدر خود شکلی نمود و پدر ان شب باز فرمود و از خواب بیدار که در آن شهر هیچ بر بوان طلا نشسته است و تمام وجود او دیوتا سرپ شده است چکر و خیمتی مالا و را گوانداخته است از راهبر گفت رحمت بر تو باد که از دهرم تو از عذاب و دوزخ خلا شدم و بر بیکیتم پات یافتم سری و مایاج ترا و بر دوزخ عالم سراز و دینک نام نگا دارد و این سخن کرده از نظر غایب شده و بیکیتم لوک رفت و دین اثنا از آسمان گلمای بر سر راه بریدین گفت ای ارجن بر نه اکاوشی آخر راه آنگه این طور است پیر کس که تنگ آید و برت بکنند و بشنود و در اچل سید چکر

مقام اکاوشی کشتن کچیل پوس

اینجایی رسید که ای محساراج مقام اکاوشی که در اوایل ماه پوس میشود و بگوید که نام او حصیت پیل آن که نام است کشتن کچیل گفت که ای ارجن اکاوشی پدری ماه پوس به پیل نام دارد و در زمان سلسل نامک ششیت نام راهبر و چهار پسر داشت از آنجمله پسر کلان او بونیک نام شرب خوار و قمار باز و همیشه نظر بر مال دیگران داشت هر چند پدرش ثقیف میگرد و از پسر بیگانه چون پدر دید که از بد کردار کسی بود که قمار می نمود باز نمی آید از خانه بد رساخت و بعد از ان در شهر وقت شب و دومی کردن گرفت و روز سه چوکیدان او را بر دوی گرفته و دیدند که پسر راهبر است او را گداخته شد و پسر راهبر بیابان گرفت و بر زمین انداخت و کشتن کچیل چیزی نزد کوز خود داشت و فرخته بولویان داده و مرا میگرد و بعد از مدت تمام نیر و پیا چه حرف شد همیشه بر زمین میزد و جانوران را کشته میخورد و در اوایل زمین ماه پوس بود از آنکه سر مالزه بر انداختن و قمار و بیل نیر و خوت پیل تمام کشتن

و در روز غنچه ارجین پرسید اگر بریزا اکاوشی عورت غسل کرده باشد چه باید کرد مهر بانی  
فرموده بیان فرمائید سر یک کشتن حیو فرمودند که تمام روز و نیم شب برت نماید بعد گذشتن نصف  
شب اگر جماعت کند و دهنه ندارد احوال چهل برت گفته شد آنچه از رفتن بیکر حیو و باری ناهمه  
حیو و ایشان گنگا و خور ایندن بست کرد و برهمن و غیره از و نڈی و هزاره بگفته شد و از یک برت  
اکاوشی حصول است هر کس که بانیله را اکاوشی از نیم برت نماید چهل سطور با و پر اپت شود اگر اکاوشی  
از پنجاه و نڈا نیز باشد برت باید نمود و شخصی که بانیله برت نماید انواع انواع پانک از و در  
میشوند از سدی پدم پوران نوشته شد

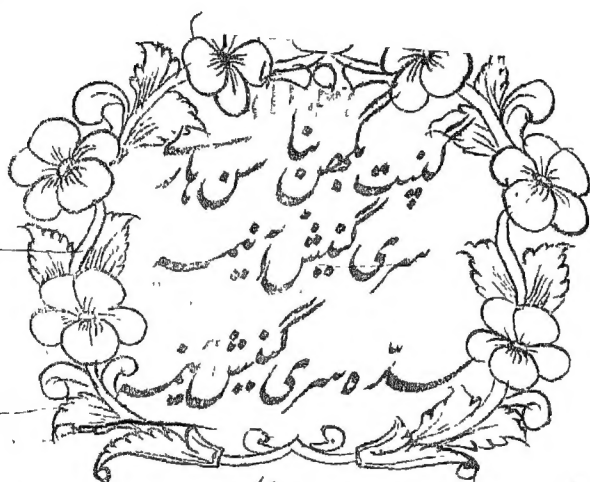
۲

مهاکم اکاوشی سدی اکھن

ارجین پرسید ای نهجکوان در ماه اکھن شکل چتیه اکاوشی میشود کدام نام دارد و برکتش  
کدام دیوتا است بمن بیان فرمائید سر یک کشتن حیو فرمودند که اسی باجهشت تو بویگو که اکاوشی  
سدی ماه اکھن موحیه و ترا نام دارد و پوجا و اسود را از منوی تلسی نماید و در زمان پیشین گاهان  
نام ماه بسیار و هر آنجا بود و ز سر و وقت خواب پدر خود را در نرک دید که هر دو پا علی بالا  
و سر در زیر داشت و با نوع عذاب گرفتاری دارد و با نوع عقوبت گرفتار است و میگویی که اس  
پدر عذاب گرفتارم تو در مرت لوک راج میکنی چیزی ایگار کن که از عقوبت دفع خلاص  
شده و بیکش پاپت شوم چون راجه بر از خواب بر آورده و تفکر شد بوقت صبح تمام پندتان  
شهر او در را خورا طلیعه پرسید که تیر این باید کرد همه یاد و میان خود با اتفاق نمود و راجه گفتند که در لوک  
شهر بیانی ست نو از تجارت من رخصت شستهای کند از ایشان حل این شکل خواهر و برادر  
بر اسب چهار رشت و در آن شهر چون در آنجا رسید چه بیند که بسیار کھیشتران جهانت بینند و دنیان  
ایستاد من در دهمان شسته شل بر محافرت و در راجه از اسب نرود آندوش کھیشتران و بجهت  
استاد و نذوت نمود برت من بجهت شستن راجه جاد او و غیرت پرسید گفت که واسطه آمدن از شهر  
حییت با لگو را که بجهت دیدن خواب پدر خود را در عذاب در نرک دیدن بیان نمود گفت که بر







روزی سرکشین حیوان از ارجن ایشاد که فندک اگر کسی خواهد در هر دو عالم به آید و مانند کاهیا  
 متسای مال و فرزند و به آرد می دیگر دینی بهره را که در وقت رحلت از پنج مان فانی نخوا  
 شده به بشن لوک پراپت شود برت اکاوشی با عقد قادر دست نماید بر ارا سمیذ  
 یکطرف برت اکاوشی یکطرف کسانیکه برت اکاوشی مینمایند چهل آن بشمارست و  
 نزدیک آنها چم دوت نمی آیند چندی چهل دران و سوریج برت و چند برت و تیر تهمه با و جگ  
 بسیار میشود و دودان دان میگردد و اینهمه چهل از یک برت اکاوشی پراپت میشود  
 و رین شک نیست تو خدا تگا رویار منی لهذا تلو بیان میکنم چون ارجن بشنید دست بسته  
 ایستاده پیر کرمان کرده و دوت نموده گفت که ای ناتیمه نار این بسیار که نم بخشی و

به این زبان در زبان که گمان

ز یک کتاب به فارسی زبان عمل بران شمر سناست جهانست طرق آفات کک دانش و دیان

در طبع نامی منشی نوک کشور به طبع مین مقبول جهان

